

حرف‌های ما هنوز ناتمام

ا وارث گیلانی

نگاهی به شعر، اندیشه و شخصیت قیصر امین پور

قطعیّت و نسبیّت وجود دارد؛ تا آنجا که این نسبیّت‌گرایی شاعر را جزئی‌نگرتر کرده و به اصل شعر نزدیک‌تر می‌کند: اما چرا! آهنگ شعره‌ایت/ و رنگ‌شان تلخ است؟/ وقتی که برای/ آرام و سر به زیر/ با پای خود به مسلخ تقدیر ناگزیر/ نزدیک می‌شود؛ رنگ‌لش چه آهنگی دارد؟! حتی این جزئی‌نگری را در اشعار کلاسیک نیز دیده می‌شود:

رفتیم به جست‌جوی زیبایی
 در جاده آینه سفر این است
 گشتیم و نداشت میوه جز حسرت

در باغ جمال برگ و بر این است شاید بهترین چهره‌ای که از قیصر امین‌پور می‌توان ترسیم کرد، چهره‌ای معتدل و میانه‌رو است؛ نه‌تنها در زبان شعری و نوع نگرش او که شباهت می‌برد به شاعران نئوکلاسیک، بلکه از منظرهای دیگر هم. وی آشنایی نزدیکی با جریان‌های نوگرایی معاصر دارد اما آگاهانه روش و منش شاعری خود را بر اصولی بنا می‌کند که زبان، محتوا و فرم حرکتی ملایمی دارد و بی‌شک دلایل اصلی مقبولیت عام شعر او از همین جاست:

حرف‌های ما هنوز ناتمام/ تا نگاه می‌کنی وقت رفتن است/ باز هم همان حکایت همیشگی/ پیش از آنکه باخبر شوی/ لحظه عزیمت تو ناگزیر می‌شود/ آبی/ ای دریغ و حسرت همیشگی/

امین‌پور همواره و در هر دوره شاعری خود، شاعری متعهد است؛ شاعری متعهد به ارزش‌های دینی(شعیی) و انقلابی، و شاعری که از یک نظام فکری برخوردار است، اگر چه صورت کمال‌گرایی اولیه او با صورت همین امر در تفاوت است؛ نه تفاوت در ماهیت، بلکه تفاوتی که بین قطعیت و نسبیّت وجود دارد؛ تا آنجا که این نسبیّت‌گرایی شاعر را جزئی‌نگرتر کرده و به اصل شعر نزدیک‌تر می‌کند

بازگوشده، شعر قیصر و حتی کلاسیک سرودن و نیمایی سرودن، و نیز زبان ساده اما غنی و بینابینی‌اش که بین شعر کهن و شعر امروز بل بسته و در جریان بود، برای شعر او مخاطبان بسیاری را رقم می‌زد و می‌زند؛ مخاطبانی از عموم مردم و مخاطبان حرفه‌ای شعر، زیرا زبان قیصر در کل زبانی ساده و قابل فهمی است که مخاطب را درگیر پیچیدگی‌های شعری نمی‌کند، بلکه درگیر زیبایی‌ها و مفاهیم انسانی خود می‌کند:

...روز طلوع خورشید/ از جیب کودکان دبستانی/ روزی که باغ سبز الفبا/ روزی که مشق آب، عمومی است/ دریا و آفتاب/ در انحصار چشم کسی نیست.../ ای روز آفتابی!/ ای مثل چشم‌های خدا ای/ ای/ روز آمدن! / ای مثل روز، آمدنت روشن!/ این روزها که می‌گذرد، هر روز در انتظار آمدنت هستم! / اما/ با من بگو که آیا، من نیز/ در روزگار آمدنت هستم؟ البته قیصر در آغاز شاعری، بیشتر روایتگر آرمان‌های انسان انقلابی بود و همچون اغلب شاعران غرق در فضای اجتماعی - سیاسی پس از انقلاب؛ به موازات همین امر، عناصر زبانی، ایمازهای شاعرانه و دیگر ساحات شعر او در خدمت محتوای انقلاب و اندیشه‌هایی است که کلیات آن نیز در ذهن و خودآگاه شاعر نهفته و بیدار است. بنابراین اغلب اشعار قیصر دارای قطعیت است و ارزش‌گذاری می‌کند و پیوسته در پی بیان خیر و شر است و در ستیز با ستم و بی‌عدالتی و...
 گفتم که: چرا دشمنت افکنند به مرگ؟
 گفتا که: چو دوست بود خرسند به مرگ
 گفتم که: وصیتی ندادی خندید
 یعنی که همین بی است: لیخند به مرگ
 یا قطعیتی در این نوع:
 عمری بجز بیهوده بودن سر نکردیم
 تقویها گفتند و ما باور نکردیم
 قیصر در دور دوم شاعری خود، ضمن پایبندی به اصول انقلاب و اشعار آیینی‌اش، به تدریج از قطعیت شعری و روایت‌های کلی خود کاسته، به نسبیّت‌گرایی و خردورایت‌ها روی می‌آورد و از انسان می‌گوید؛ چنانکه حرکت خود انقلاب نیز از آن دایره به دایره وسیع‌تری گام می‌گذارد؛ انقلابی که پس از دفاع مقدس به سمت صلح و ضدجنگ گام برمی‌دارد. این را قیصر نیز می‌گوید: شهیدی که بر خاک می‌خفت/ سرانگشت در خون خود می‌زد و می‌نوشت/ دو سه حرف بر سنگ/ به امید پیروزی واقعی/ نه در جنگ! که بر جنگ!

دگرگونی و در واقع پختگی در شعر قیصر و این نسبیّت‌گرایی و نبود قطعیت در اشعارش، اغلب در شعرهای پرسشگر و سطرهای پرششی خود را نشان می‌دهد که بسیاری از مسائل را نیز به چالش می‌کشد: ما که این همه برای عشق/ آه و ناله دروغ می‌کنیم/ راستی چرا/ در رثای بی‌شمار عاشقان/ که بی‌دریغ/ خون خویش را نثار می‌کنند،/ از نثار یک دریغ هم/ دریغ می‌کنیم؟
 شعر امین‌پور نیز ۲ سوی کلی دارد؛ یک سو که عواطف فردی او را بازتاب می‌دهد و سویی دیگر عواطف جمعی را که نشان از ارزشها و آرمان‌های مردم و جامعه دارد. امین‌پور همواره و در هر دوره شاعری خود، شاعری متعهد است؛ شاعری متعهد به ارزش‌های دینی(شعیی) و انقلابی، و شاعری که از یک نظام فکری برخوردار است، اگر چه صورت کمال‌گرایی اولیه او با صورت دوم همین امر در تفاوت است؛ نه تفاوت در ماهیت، بلکه تفاوتی که بین

از شاعران نئوکلاسیک است اما به لحاظ شعری و زبان شعری، با روی راه رفته آنان گذاشته است. پایبندی قیصر به پیروی از شیوه نیمایی و میانه‌روی در این کار، از کتاب «سنت و نوآوری در شعر معاصر» و از نامی که بر این کتاب گذاشته و از کلمات اصلی این نام که یکی «سنت» است و دیگری «نوآوری» و نیز از انتخاب استاد راهنمایش که استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی است، پیداست؛ استادی که اعتقادی به شعر سپید ندارد، اگرچه احمد شاملو را در این شیوه استثنا می‌کند. خود قیصر اما هرگز علیه شعر سپید حرفی نزده است.

حال به شعر ذیل (بخشی از شعر یادواره‌ها قیصر) بنگرید؛ به نوع زبان و بیان و نوع نگاه و نوع روایتی شعری که اگرچه مطول نیست اما چندان فشرده و موجز و و مخیل و پرتصویر هم نیست؛ یعنی تقریبا مثل اشعار کلاسیک همانقدر که مخیل است و نشان می‌دهد، همانقدر هم در بیان پیام مستقیم می‌کوشد، آنگونه که ابتهاج و مشیری در اشعارشان:

دردهای من/ جامه نیستند/ تا ز تن درآورم/ جامه و چکامه نیستند/ تا به رشته سخن درآورم/ نعره نیستند/ تا ز نای جان برآورم/ دردهای من نگفتنی/ دردهای من نهفتنی است/ دردهای من/ اگرچه مثل دردهای مردم زمانه نیست/ درد مردم زمانه است/ مردمی که چین پوستین‌شان/ مردمی که رنگ روی آستین‌شان/ مردمی که/ نام‌های‌شان/ جلد کهنه شناسنامه‌های‌شان/ درد می‌کند/ من ولی تمام استخوان بودم/ لحظه‌های ساده سرودم/ درد می‌کند/ احتیاجی روح من/ شانه‌های خسته غرور من/ نگاه‌های بی‌پناهی دلم شکسته است/ کتف گریه‌های بی‌پناه‌ام/ بازوان حس شاعران‌ام/ زخم خورده است/ دردهای پوستی کجا؟! درد دوستی کجا؟! ...
 البته قیصر - شاید به واسطه گذشت زمان یا ذوق شخصی - تا حدی از شاعران نئوکلاسیک یا میانه، نوتر بود و گاه نزدیک‌هایی با شاعران گروه اول داشت؛ نشانه‌های این نوتر بودن را در بی‌بروایی‌هایی که او در انتخاب کلمات و نوع تعبیر داشت می‌توان دید، مثلا در شعر بالا و شعرهای دیگر سعی دارد از کلمات امروزی‌تر استفاده کند؛ کلماتی نظیر: «شناسنامه»، «پوشه»، «تیم»، «صندوق پستی»، «بخشنامه» و... و نیز تعبیری همچون «دردهای مردم زمانه»، «جلد کهنه شناسنامه»، «درد کردن نام و جلد کهنه شناسنامه»، «استخوان بودن»، «خرت و پرت‌های کیف باکرده»، «قبض آب و برق»، «برگه حقوق و بیمه و مساعده» و...
 یک فرق دیگر هم قیصر با شاعران میانه یا نئوکلاسیک داشت. او برخلاف آنان که بیشتر چهارپاره می‌گفتند، غزل می‌گفت؛ غزل‌هایی که آنها نیز بین غزل نو و غزل نئوکلاسیک در نوسان بود و گاه در این بینبانی زیباتر و جالفتاده‌تر می‌نشتست؛ مثل غزل ذیل که بسیاری از زیبایی آن در عین انقلابی بودن صحه می‌گذاردند:

سرایا اگر زرد و پژمرده‌ایم
 ولی دل به پاییز نسپرد‌ایم
 چو گلدان خالی، لب پنجره
 پر از خاطرات ترک‌خورده‌ایم
 اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم
 اگر خون دل بود، ما خورده‌ایم
 اگر دل دلیل است، آورده‌ایم
 اگر داغ شرط است، ما برده‌ایم
 اگر دشنه دشمنان، گردنیم!
 اگر خنجر دوستان، کرده‌ایم!
 گواهی بخواهید، اینک گواه:
 همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم!
 دلی سربلند و سری سر به زیر
 از این دست عمری به سر برده‌ایم
 در مجموع، با توجه به حرف‌ها، گفته و نشانه‌های

همه آفتابگردانند ۱۳۸۰؛ مجموعه شعر دستور زبان عشق ۱۳۸۶؛ کتاب شعر و کودکی ۱۳۸۵ و مجموعه کامل اشعار قیصر امین‌پور مروری.

«دستور زبان عشق» آخرین دفتر شعر قیصر امین‌پور تابستان ۱۳۸۶ منتشر شد و در کمتر از یک ماه به چاپ دوم رسید.

ترانه‌های قیصر امین‌پور نیز از جمله ترانه‌های مشهور است که توسط علیرضا افتخاری، ناصر عبداللهی، محمد اصفهانی، رضا یزدانی و سیدمحمد متمدی خوانده شده است.

قیصر امین‌پور شعرهای خود را در قالب‌های کلاسیک غزل، رباعی و دوبیتی جای داد و در شعر نو به شیوه نیمایی

قیصر امین‌پور، نامدارترین شاعر انقلاب و یکی از شاعران مشهور و محبوب بعد از انقلاب است که ۲ اردیبهشت ۱۳۳۸ در گوند استان خوزستان به دنیا آمد و در ۴۸ سالگی در ۸ آبان ۱۳۸۶ درگذشت. او یکی از بنیانگذاران شعر انقلاب (در کنار سیدحسن حسینی، سلمان هراتی، علیرضا قزوه و... و طاهره صفرازاده و سیدعلی موسوی گرمارودی در پیش از انقلاب)، منتخب هفتمین همایش چهره‌های ماندگار در سال ۱۳۸۷ و برگزیده نخستین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش آیینی بود.

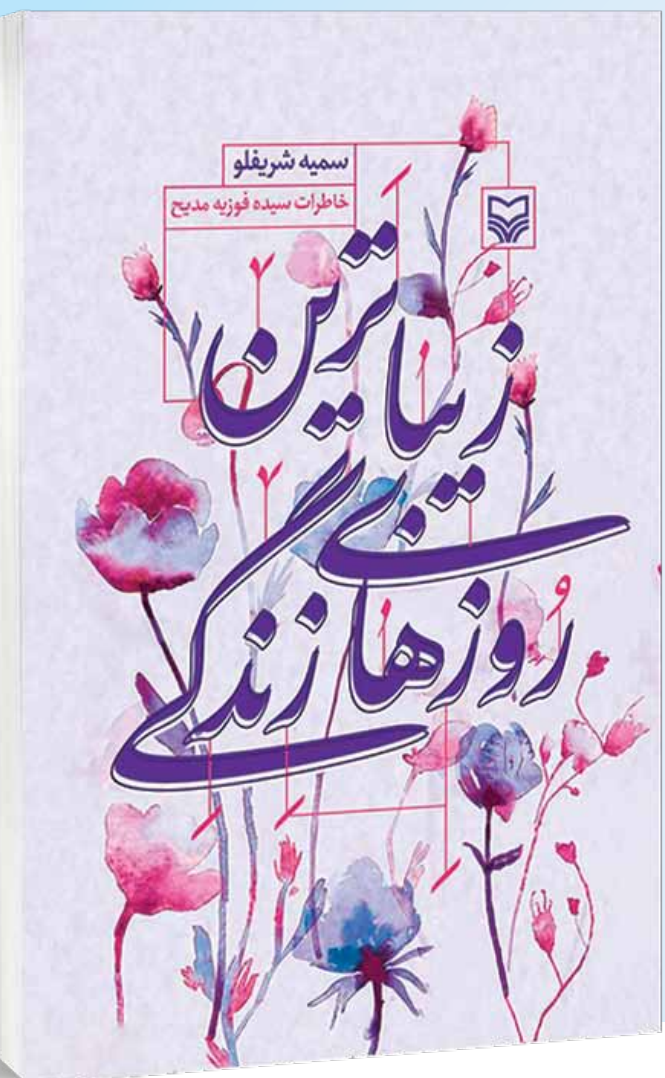
قیصر امین‌پور سال ۱۳۷۶ از پایان‌نامه دکترای خود با راهنمایی محمدرضا شفیعی کدکنی با عنوان «سنت و نوآوری در شعر معاصر» دفاع کرد. این پایان‌نامه سال ۱۳۸۲ از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شد.

قیصر سال ۱۳۵۸ در شکل‌گیری و استمرار فعالیت‌های واحد شعر حوزه هنری مؤثر بود و چند سال مسؤولیت صفحه شعر هفته‌نامه سروش را بر عهده داشت. نخستین مجموعه شعرش نیز که دفتری از رباعی و دوبیتی است، در سال ۱۳۶۳ با نام «در کوچه اشعار» منتشر شد و به دنبال آن کتاب شعر «تنفس صبح» شامل غزل‌ها و شعر نیمایی.

امین‌پور ابتدا سال ۱۳۶۷ در دانشگاه الزهرا و سپس سال ۱۳۶۹ در دانشگاه تهران مشغول تدریس شد. وی همچنین سال ۱۳۶۸ موفق به کسب جایزه نیما پوشیج، موسوم به «مرغ امین بلورین» شد و سال ۱۳۸۲ به‌عنوان عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی برگزیده شد.

آثار منتشر شده قیصر امین‌پور عبارتند از: مجموعه شعر تنفس صبح؛ مجموعه شعر در کوچه آفتاب؛ توفان در پراختن، نثر ادبی، ۱۳۶۵؛ منظومه ظهر روز دهم، شعر نوجوان، ۱۳۶۵؛ مثل چشمه، مثل رود، شعر نوجوان، ۱۳۶۸؛ بی‌پال پریدن، نثر ادبی، ۱۳۷۰؛ مجموعه شعر آینه‌های ناگهان ۱۳۷۲؛ به قول پرستو، شعر نوجوان، ۱۳۷۵؛ گزینہ اشعار، مروریاد ۱۳۷۸؛ مجموعه شعر گل‌ها

قیصر اگر چه تا حدی مدرن تر و امروزی تر از شاعران نئوکلاسیک است اما به لحاظ شعری و زبان شعری، با روی راه رفته آنان گذاشته است. پایبندی قیصر به پیروی از شیوه نیمایی و میانه‌روی در این کار، از کتاب «سنت و نوآوری در شعر معاصر» و از نامی که بر این کتاب گذاشته و از کلمات اصلی این نام که یکی «سنت» است و دیگری «نوآوری» و نیز از انتخاب استاد راهنمایش که استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی است، پیداست؛



برگنم دل از تو و بردارم از تو مهر/ آن مهر بر که افکنم و آن دل کجا برم.
 بار سوم که خطبه خوانده شد، با اجازه پدر و مادرم جواب مثبت دادم. نفس عمیقی کشیدم. حس کردم، دوباره متولد شده‌ام. بعد از طی کردن روزها و ساعت‌های پر اضطراب، انگار قلم تازه به تیش افتاد. حس می‌کردم طور دیگری می‌زند و خون تازه در رگ‌هایم جاری شده است. به آقای گلی که حالا پرایم، منصور شده بود و موقع آمدن از شدت حیا او را ندیده بودم، نگاهی انداختم. پیراهن قهوه‌ای روشن و شلوار مشکی پوشیده بود. با مادرم سرم را پایین انداختم و لیخند زدم؛ قلمم، «مبارک باشد فوزه به خانم».

فوزه پس از ازدواج با منصور، زندگی پر فراز و نشیبی را تجربه می‌کند. اگرچه عمر زندگی مشترک آنها کوتاه بود اما رنگدانه‌های عشق در تمام لحظات با هم بودن‌شان، وجود داشت. داستان زندگی فوزه، با شهادت منصور به اتمام نمی‌رسد. نویسنده، خاطرات زنی مقاوم و استوار را تا دهه ۸۰ شمسی ادامه می‌دهد، خاطراتی که روح مقاومتی زنانه، در سطر سطرش به چشم می‌خورد.

زیباترین روزهای زندگی، خاطرات سیده فوزه مدیح همسر شهید منصور گلی کتابی ۷۰۹ صفحه‌ای به قلم سمیه شریفلو است. نویسنده، خاطرات همسر شهید را در ۶۶۲ صفحه بیان می‌کند. صفحات انتهایی کتاب نیز ضمائم و عکس‌ها است، چند نوشته شخصی شهید، ضمائم این کتاب را تشکیل می‌دهد.
 انتشارات سوره مهر در سال ۱۳۹۸ شمسی این کتاب را منتشر کرده است.

**نگاهی به کتاب «زیباترین روزهای زندگی»
 خاطرات سیده فوزه به مدیح همسر شهید منصور گلی**

زن، مهر، حماسه

ا زهرا ضامنی

از شهر دفاع می‌کردند اما رسالت دختران، متفاوت بود. حفظ آرامش خانواده، دلداری خانواده شهدا و از همه مهم‌تر قوی شدن. فوزه آن روزها را این‌گونه به خاطر می‌آورد:
 «هوای غسالخانه خیلی سنگین بود. یک لحظه حس کردم نفسم دارد بند می‌آید. برگشتم بیرون نشستم، چشمم افتاد به دایه عباس که هنوز داشت لیش را می‌گریذ. مردم تا آن روز کمتر با این صحنه‌ها روبه‌رو شده بودند. آن طرف‌تر زن‌ها عازاری می‌کردند. با وجود اینکه همه وجودم بخ کرده بود، بلند شدم بروم، لاقال دست‌شان را اگر من بگیرم نمی‌تا دهم ۸۰ شمسی سخت توانستم این کار را بکنم. حالم بد بود، اما به خودم می‌گفتم، ضعیف باشم، نمی‌توانم به اینها کمک کنم».

جنگ تحمیلی تمام معادلات را بهم ریخت. اگر عراق به ایران حمله نمی‌کرد، فوزه و منصور خانواده‌های‌شان را راضی کرده بودند اما جبر جنگ، خانواده فوزه را راهی شیراز کرد. فوزه در شیراز هم دست از کار نکشید.
 دغدغه‌هایش اجازه نمی‌داد بیکار بماند و در درمانگاهی مشغول کار شد. خانواده منصور بار دیگر به خواستگاری آمدند و مادر فوزه، اوضاع جنگی را به دیگر بهانه‌هایش اضافه کرد. اما به قول حافظ «گر

مطهری داشت. پیروزی انقلاب باعث شکوفایی نسل جوان شد. فوزه یا در حسینیه و روستاهای اطراف بود یا در کتابخانه. به دروس دینی علاقه بسیاری داشت. به همین علت در مرکز الدراسات ثبت‌نام کرد. آنجا عده‌ای از استادان از قم می‌آمدند و به شکل رایگان دروس دینی تدریس می‌کردند. روزها به همین شکل سپری می‌شد که بحث خواستگاری پیش آمد. منصور از فوزه خواستگاری کرد اما آمان از رسم و رسوم‌های عجیب. فوزه دلش با منصور بود. دغدغه‌های مشترک، باعث نزدیکی روح آنها شد. همان ابتدای کار، مادرش با یک نه بزرگ، نخستین سنگ را جلوی پای‌شان انداخت. فوزه سید و از خانواده‌های اصالتا عرب بود. مادرش همین ۲ موضوع را بهانه‌ای کرد برای جواب منفی. به اعتقاد او، همسر آینده فوزه باید عرب و سید می‌بود.

نیمه اول سال رو به اتمام بود. شهریور روزهای آخر خود را می‌گذراند. فکر درس و مدرسه در خیال بچه‌ها جان می‌گرفت اما در آخرین روز شهریور، صداهایی مهیب، لرزه به جان مردم انداخت. در چشم برهم‌زدنی حال و هوای شهر دگرگون و جنگ تحمیلی آغاز شد. صدای انفجار و آژیر آمبولانس گوش شهر را کر می‌کرد. همه به میدان آمدند. هر کس هر کاری در توانش بود دریغ نمی‌کرد. پسران حسینیه

در هم تنیده‌اند، مهر و زن و حماسه. مگر می‌شود زن بود و عاشق نبود. زن بود و مقاوم نبود. بگذار در میان هزار و یک فریب رنگارنگ، زنان را مشغول کنند به دغدغه‌های سطحی. بگذار سیاهی‌های‌شان را فریاد برزند. کدام عقل سلیم و دل رئوفی می‌پذیرد شعرهای مبتذل‌شان را. برای اثباتش، باید کمی مرور کرد. قدم به قدم و خاطره به خاطره. «زیباترین روزهای زندگی» نام کتابی است که با زبانی شیوا و روان، دستت را می‌گیرد و با خود می‌برد به گرمای خرمشهر. میان نخل‌های تناور و خانواده‌های سنتی، راوی کتاب یعنی فوزه، به همراه خانواده پرجمعیتش در خانه پدربزرگش، یوبا محمود، زندگی می‌کردند اما آن خانه بزرگ، فقط ۲ خانواده را در خود جای نداده بود. عموها، عمه و چند پیرزن نیز زیر سایه یوبا روزگار می‌گذراندند. خانه‌ای که گرمی مهربانی و صمیمیتش غلبه می‌کرد بر هرم خورشید جنوب.

سیده فوزه، دختری دغدغه‌مند بود. بهار سال ۵۷، پس از شرکت در کنکور، رشته مامایی شهر سبزوار قبول شد اما راضی کردن پدر از قبولی در کنکور سخت‌تر بود. اصرار فوزه و پادرمیانی فامیل، فایده‌ای نداشت. پاییز همان سال دور از چشم مادر در تظاهرات علیه رژیم سلطنتی شرکت می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب نیز تازه ابتدای کار بود. او که در خانواده‌ای انقلابی زندگی می‌کرد، حالا دیگر آرام و قرار نداشت. فوزه به همراه عده‌ای جوان پرشور یک حسینیه را تبدیل کردند به مرکز فرهنگی، روستاهای اطراف خرمشهر، اوضاع خوبی نداشتند. فقر بیداد می‌کرد. رسیدگی به روستایی‌ها نیز از وظایف بچه‌های حسینیه بود. منصور را برای نخستین بار همان جا دید. پسری سر به زیر که علاقه خاصی به شهید